

سیاست خارجی آمریکا: از امنیت بین الملل تا امنیت مبتنی بر همکاری

دکتر سید حسن میرفخرایی for501520@yahoo.com
استادیار گروه روابط بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی

چکیده

درحالی که رویکرد غالب در میان کشورهای اروپایی طی دهه های اخیر رهیافت امنیت مبتنی بر همکاری بوده است؛ این پیوستگی به هیچ وجه در سیاست خارجی آمریکا وجود نداشته و این کشور در دوره های مختلف جهت گیری های متنوعی را در پیش گرفته است. بگونه ای که در دوران ریاست جمهوری کلینتون رهیافت امنیت مبتنی بر همکاری، در دوره اول ریاست جمهوری بوش رهیافت امنیت بین الملل (با نگاه نئو رئالیستی) و در سال های اخیر ترکیبی از هر دو رهیافت بر این کشور حاکم بوده است. این پژوهش قصد دارد تا با بررسی دوره های مذکور در سیاست خارجی آمریکا، آثار و پیامد های هر یک از این دو رهیافت را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد.

واژه های کلیدی: امنیت، امنیت مبتنی بر همکاری، امنیت بین الملل، حمله پیش دستانه، ایالات متحده، تروریسم، سلاح های کشتار جمعی.

تغییر و تحول وجه غالب روابط بین الملل می باشد و آنچه که بیش از هر چیز طی دهه های اخیر دستخوش این تغییر گردیده مفهوم امنیت بوده است. در طول این سال ها ماهیت تهدیدات از جاه طلبی های دولتی به مجموعه ای از شرایط فراملی که بر تمامی دولت ها چه منطقه ای و جهانی تاثیر می گذارد؛ تغییر یافته است. تنها با پایان جنگ سرد بود که دولت ها تا حدی متوجه تهدیدات فراملی شدند اما این توجهات هیچگاه به آن اندازه نبود که بتواند جلوی حوادث ۱۱ سپتامبر را بگیرد. لذا با وقوع این حادثه نگاههایی که در طول دهه ۹۰ معطوف به مسائل اقتصادی، زیست محیطی، فجایع بشری، فقر، بیماری های مسری، جنگ و خشونت های داخلی و فرقه ای شده بود به سمت تروریسم و مبارزه با گسترش سلاح های کشتار جمعی سوق پیدا کرد. طوریکه حمله آمریکا به افغانستان و عراق نخستین آوردگاه این نگاه جدید گردید. از آنجا که نوع نگاه ایالات متحده به امنیت بین الملل و نقش این کشور در جهت دادن به تحولات نظام بین الملل تاثیر عمیقی بر سرنوشت سایر کشورها بخصوص ایران خواهد گذاشت این پژوهش می کوشد تا به این پرسش پاسخ گوید که در حال حاضر کدام یک از دو رویکرد «امنیت بین الملل»^۱ و «امنیت مبتنی بر همکاری»^۲ بر سیاست خارجی آمریکا حاکم می باشد؟ و این رویکرد چه پیامدهایی برای نظام بین الملل به همراه خواهد داشت؟ روش پژوهش ما بدین منظور روش توصیفی - تحلیلی با تکیه بر داده های عینی - تاریخی و بر اساس سطح تحلیل تعامل^۳ است. علیهذا، ابتدا مروری بر نظریات مهم در مطالعات امنیت بین الملل خواهیم داشت و آنگاه با تعریف دو مفهوم امنیت بین الملل و امنیت مبتنی بر همکاری مقایسه این دو در سیاست خارجی آمریکا را پی خواهیم گرفت.

چارچوب نظری و مروری بر مطالعات امنیتی

بحث در خصوص امنیت از جمله مباحث پایه ای نظریه های روابط بین الملل طی سده گذشته بوده که همچنان تا زمان حال نیز ادامه یافته است. اهمیت این بحث از آنجا ناشی می شد (و

1. International Security

2. Cooperative Security

۳. الکساندر ونت در کتاب «نظریه اجتماعی سیاست بین الملل» سطح تحلیل تعامل را رویکردی متمایز میان سطح واحد و سطح ساختار بر می شمرد که در آن ساختار و کارگزار به شکلی متقابل به یکدیگر شکل می دهند. بدین معنا که در موضوع مورد پژوهش ما فرض بر این است که چرخش در سیاست خارجی آمریکا از امنیت بین الملل به امنیت مبتنی بر همکاری به همان میزان که تحت تاثیر عوامل داخلی بوده عوامل خارجی و ساختار نظام بین الملل نیز بر آن تاثیر گذاشته است.

می شود) که دغدغه حیات و بقا همواره مساله بشر از آغاز خلقت بوده است. بطوریکه می توان گفت این امنیت جویی با سرشت انسانها در آمیخته است. بر این اساس تلاش های جدی در این حوزه با اقدامات پیروان نظریه واقع گرایی آغاز گردید. این گروه که میراث متفکرانی چون هابز، ماکیاولی، توسیدید و روسو در نگاه بدبینانه نسبت به سرشت انسان و تحقق استقلال و حاکمیت سیاسی را با خود داشتند بیش از هر چیز بر آنارشیسم در نظام بین الملل دست گذاشتند و نظریه پردازان آن، ای.اچ. کار و هانس مورگنتا، دولت ها را توصیه به توسعه قابلیت های نظامی و تهاجمی نمودند. نوواقعگرایان یا همان جانشینان واقعگرایان با وارد نمودن مفهوم ساختار نظام بین الملل به تحلیل های واقعگرایان کوشیدند تصویر کامل تری از امنیت ترسیم نمایند؛ اما این پایان تلاش ها نبود و از دل این گروه دو جریان نزدیک به هم سر بر آورد. جریان نخست که خود را واقع گرایی مشروط نام نهادند و شخصیت هایی چون چارلز گلیرز^۱، شلینگ^۲ و هالپرین^۳ آن را نمایندگی می کردند با دیدی معتدل تر نسبت به نوواقعگرایان، امکان همکاری بین کشورها در عرصه بین الملل مخصوصاً هنگامیکه بهتر می توانست اهداف امنیتی آنها را تحقق بخشد بیشتر دانستند و فرض های نظری نظیر اینکه «کشورها بر اساس یک گرایش محتوم به رقابت بر می خیزند»، «کشورها صرفاً بدنبال کسب امتیازهای انحصاری هستند» و تاکید بر «فریب بعنوان بازدارنده و همکاری» را زیر سوال بردند. تکمیل کنندگان راه جریان نخست که دیدگاه «آنارشیسم متکامل» را شکل دادند بر این نکته تکیه کردند که کشورها دیگر دریافته اند که تامین منافع ملی هر کشور وابسته به امنیت دیگر کشورهاست و سیاست های امنیتی انحصاری و متکی به منافع صرف جوابگو نیست. این گرایش که از سوی کارل دوپچ، بری بوزان رهبری می شد با اشاره به مفاهیم «جامعه امنیتی»^۴، «مجموعه های امنیتی»^۵ و اروپا بعنوان مصداق آن در جهان خارج تغییر نگرش از «امنیت ملی» به «امنیت بین الملل» را راه رهایی از تنگنای امنیت ذکر کردند.

همزمان با این مباحث نهاد گرایان نئولیبرال دست بر نقش نهادهای بین المللی و سازمان ها در ایجاد صلح و امنیت بین الملل گذاشتند و آن را وسیله ای برای به حداقل رساندن فریب های احتمالی و سوء استفاده های برخی کشورها در کسب امتیازات نابرابر برشمردند.

1. Charles Glaser
2. Schilling
3. Halperin
4. Security community
5. Security Complex

با این همه هیچ یک از این نظریات پاسخ گوی عطش امنیت جویی کشورها نبود. لذا مایکل دوایل^۱ و بروس راست^۲ راه جدیدی برای برقراری صلح و امنیت بین الملل پیشنهاد دادند. اینان که نظریه خود را «صلح دموکراتیک» خواندند بر ترویج و توسعه دموکراسی، تعهدات اعتقادی به حقوق بشر و رابطه متقابل کشورها تاکید کردند و به آن بعنوان اصولی نگرستان که می توانست بروز مناقشات احتمالی میان کشورها را به حداقل برساند.

دهه های پایانی قرن بیستم در تکمیل منظومه نظریه های امنیتی سه نظریه دیگر را نیز شاهد بود. نظریه سازه انگاری، نظریه های پست مدرن و جهانگرایان. سازه انگاران که بسیاری از تفکرات اصلی واقعگرایان را نسبت به سیاست بین الملل می پذیرند در این نکته که ساختار بین الملل تنها متأثر از مولفه های مادی است راه خود را از این گروه جدا ساختند و همپای توانمندی های مادی عواملی چون شناخت و رفتار مشترک را نیز مورد تاکید قرار دادند. تغییر برداشت و ذهنیت بازیگران از یکدیگر از جمله راهکارهایی است که به اعتقاد این گروه (الکساندر ونت و نیکلاس اونف) امکان جامعه امنیتی صلح آمیزتر را فراهم می سازد.

نظریه های پست مدرن در مطالعه امنیت بین الملل اهمیت را بر اندیشه و گفتمان نهادند و کوشیدند تا بجای گفتمان واقع گرایی، گفتمانی مبتنی بر همکاری و روابط متقابل کشورها را جایگزین آن سازند. آنها با مفهوم سازی مجدد از مباحث مربوط به امنیت جهانی پرسش هایی را برانگیختند که در گذشته توسط رویکردهای سنتی نادیده انگاشته شده بود. جیم جورج و ریچارد اشلی سهم عظیمی در پیشبرد این اندیشه ها داشتند. اما خوشبینانه ترین تحلیل از آن طرفداران مکتب جهانی (جهان وطن انگاران)^۳ بود که دورنمای یک جامعه امنیتی همچون جامعه امنیتی اروپا در جهان را قابل رویت می دانستند. بر اساس این مکتب فکری آنچه امروز مورد نیاز است سیاست های جدیدی است که بتواند پیش از نیل به جامعه جهانی راهکار هایی در مواجهه با مشکلاتی چون بی عدالتی و فقر جامعه بشری، مسائل زیست محیطی، حقوق بشر، حقوق اقلیت ها، دموکراسی، امنیت فردی و اجتماعی ارائه دهد. مارتین شاول^۴ هدلی بول و وایت برجسته ترین پیروان این تفکر بودند (جکسون و دیگران ۱۳۸۳: ۶۸-۱۶۴).

1. Michael Doyle
2. Bruce Russett
3. Cosmopolitanism
4. Martin Show

تمامی این اندیشه‌ها و مکاتب را اکنون می‌توان در بسیاری از پژوهش‌های امنیتی پی گرفت و پیروان آنها می‌کوشند تا با یافتن شواهدی در جهان خارج نظریه خویش را کارآمد تر و مفید تر جلوه داده و یا درصدد جرح و تعدیل آن برآیند. از آنجا که تفسیر رفتار کنونی سیاست خارجی آمریکا بیش از هر چیز به نظریات نواقع‌گرایی و نهاد‌گرایی نئولیبرال نزدیک می‌باشد در ادامه این نظریات را بعنوان چارچوب تئوریک پژوهش خود برگزیده توضیح اجمالی در خصوص آنها ارائه می‌گردد.

نواقع‌گرایی و نهاد‌گرایی نئولیبرال

با وجود تغییر و تحولاتی که در نظام بین‌الملل پس از ۱۱ سپتامبر اتفاق افتاد دو رویکرد نئورئالیسم و نهاد‌گرایی نئولیبرال همچنان در بین طرفداران جنگ و صلح طرفداران بسیاری دارند. برای نظریه پردازانی که در سنت نئورئالیسم کار می‌کنند چالش‌های هزاره جدید با قرون گذشته تفاوتی نکرده است. نزاع بر سر قدرت و نفوذ همچنان مبحث اصلی روابط بین‌الملل است. آنها دولت‌ها را بازیگرانی یکپارچه، منسجم و تنها تعیین‌کنندگان منافع ملی می‌دانند که روابط با جهان خارج را به خود منحصر می‌کنند (Carr 1991 : 37-46). بالاتر از همه اینکه آرزوی کسب قدرت بیشتر و رهبری سایر دولت‌ها انگیزه‌ای است که آنها را به تحرک وامی‌دارد. از دید نئورئالیسم همکاری بشدت محدود و موقتی است (بیلیس ۱۳۷۸ : ۳۹-۳۱). این وضع در روابط بین‌الملل سبب می‌شود که دولت‌ها پیوسته در پی دستیابی به منابع و تکنولوژی‌های تازه برای افزایش توانایی‌ها و قدرت خویش باشند (Gilpin 1981: 200). به عبارت دیگر ترس از مورد تهاجم قرار گرفتن از سوی سایر کشورها دولت‌ها را بر آن می‌دارد تا بدنبال افزایش توانمندی نظامی خود در جهانی آشفته و بی‌قانون باشند. در چنین فضایی آنچه که بالاترین هدف ملی هر دولتی را شکل می‌دهد نه همکاری و صلح بلکه امنیت است. البته در این میان برخی نئورئالیست‌ها نیز هستند که نسبت به امکان همکاری خوشبین‌تر می‌باشند. از دید این طیف از نویسندگان دولت‌ها همیشه در رقابت هستند و همکاری محدود ممکن است اتفاق بیفتد. اما این تنها در شرایطی است که طرف همکاری‌کننده نفع بیشتری بطور نسبی در همکاری ببیند (Stephan 1987: 28). با اینحال سرسخت‌ترین طرفدار نئورئالیسم، جان مرشایمر، استدلال می‌کند که سیستم بین‌الملل آنارشیک خطرناک است و دولت‌ها مجبور هستند مجدداً به توانایی خودشان

برای دفاع از خود اتکا کنند (Mearsheimer 1998: 56). از منظر نئورئالیسم که دیدگاه حاکم بر تصمیم گیرندگان کاخ سفید بعد از یازده سپتامبر می باشد نظم جهانی در قرن بیست و یک بوسیله اقتصاد و توان نظامی مسلط خواهد شد. و نظامیگری و صنایع تسلیحاتی روغنی است که می بایست چرخ دنده های اقتصاد آمریکا برای حرکت روان تر را چرب نماید. لذا ایالات متحده به سمت نظامیگری رفت و پیمان موشک های ضد بالستیک (ABM)^۱ که بین روسیه و آمریکا در ۱۹۷۲ امضا شده بود را در تاریخ ۱۳ ژانویه ۲۰۰۳ کنار گذاشت و دست به تولید نسل جدیدی سلاح های هسته ای در کنار پیگیری سیستم دفاع ملی موشکی (NMD)^۲ زد (Budiana 5: 2003). استراتژی جنگ پیشگیرانه یا پیش دستانه مشخصه دیگری از دکتترین جدید بوش بود که بر اساس اندیشه نئورئالیسم جایگزین بازدارندگی سنتی برای مقابله با تهدیدات نوین گردید. ایالات متحده که خود را در مقابل خطری جدید به نام تروریسم می دید با پیوند زدن این خطر به سلاح های هسته ای یکجانبه گرایی و ماجراجویی را در پیش گرفت. این در حالی بود که همزمان با این رویکرد جریاناتی در داخل ایالات متحده می کوشیدند تا کارایی رهیافت همکاری و چند جانبه گرایی در پیگیری منافع آمریکا در جهان خارج را مورد تاکید قرار دهند.^۳ بنیان نظریات گروه اخیر بر اندیشه های لیبرالیستی و رهیافت نهاد گرایی نئولیبرال استوار بود. بر طبق رهیافت نهاد گرایی نئولیبرال آنارشی، به معنای هرج و مرج بین المللی نیست و ترتیبات مبتنی بر همکاری در آن ممکن است. نئولیبرال ها بر آنند که عملاً دولت ها بدلیل تعدد شرکا و تعاملات و کثرت حوزه های موضوعی، اساساً قادر به آن نیستند که دستاوردهای نسبی را در هر تعامل دو جانبه یا چند جانبه ای محاسبه کنند به همین دلیل به فکر دستاوردهای نسبی نمی توانند باشند. برای این گروه درجه متقابل بودن منافع، اعمال اصل عمل متقابل و درجه نهادینه کردن انتظارات متقابل می تواند همکاری را تداوم بخشد (مشیرزاده ۱۳۸۴: ۶۹-۶۸). رهیافت امنیت مبتنی بر همکاری حاصل تفکر و اندیشیدن در چنین محیطی است. استراتژی امنیت جهانی مبتنی بر همکاری، بجای یکجانبه گرایی چند جانبه گرایی، بجای پیش دستی پیشگیری و بجای شیوه های نظامی بعنوان ابزارهای سیاسی موثر و برتر، تسهیلات دیپلماتیک صلح آمیز را مورد تاکید قرار می دهد. این

1. Anti Ballistic Missiles

2. National Missile Defense

۳. ر.ک: فرانسیس فوکویاما، آمریکا بر سر تقاطع، ترجمه مجتبی امیری وحید، (تهران: نشر نی، ۱۳۸۶) ابراهیم متقی، (تحول در سیاست دفاعی آمریکا ۲۰۰۰-۱۸۹۸)، فصلنامه راهبرد دفاعی، سال پنجم، شماره هفدهم، پاییز ۱۳۸۶

استراتژی مبتنی بر اجبار قانون بجای قانون زور است بر قدرت تجارت بجای امکان های نظامی تکیه می کند و ابزارهای دیپلماتیک صلح آمیز را برای کسب عدالت و امنیت بیشتر در آینده به خدمت می گیرد (Cortright 2005: 10).

مفهوم امنیت

اصطلاح امنیت از حیث شکل و محتوا به یک اندازه ابهام آمیز است (Haftendorn 1991: 3) همین امر باعث گردیده تا همواره مورد بحث و اختلاف باشد. طوریکه در مورد آن گفته شده است: «امنیت مفهومی است مرکب از یک جاذبه عاطفی و سیاسی قوی همراه با مجموعه بسیار گسترده ای از معانی سیاسی» (چگینی زاده ۱۳۷۹: ۱۶). این ترکیب بیانگر توان سیاسی فوق العاده نهفته در مفهوم است. از این مفهوم می توان برای توجیه تعداد زیادی از اقدام های سیاسی گوناگون استفاده کرد. سیاست هایی که ممکن است به هر دلیل مطلوب باشند یا نباشند. پس باید گفت که هیچ تعریفی از امنیت که بر سر آن اتفاق نظر باشد وجود ندارد و همانگونه که آلستر بوکان چهار دهه پیش اشاره کرد «امنیت واژه ای است که معانی بسیار دارد» (Buchan 1962: 24). ساده ترین تعریف امنیت که تقریباً اجماعی نسبی بر سر آن وجود دارد و ما نیز در این پژوهش مورد استفاده قرار می دهیم عبارتست از نبود تهدید و برحذر بودن از خطراتی که منافع و ارزش های حیاتی موجودیت سیاسی یک بازیگر و اتباع آن را مخدوش می نماید. به تبع مفهوم امنیت، سایر مفاهیمی که از آن مشتق می شود نیز همین خصوصیت را با خود دارند (بوزان ۱۳۷۸: ۳۳-۳۰). لذا آنچه که در ادامه در خصوص دو واژه «امنیت بین الملل» و «امنیت مبتنی بر همکاری» بیان می شود از این قاعده مستثنی نیست.

تعریف امنیت بین الملل و امنیت مبتنی بر همکاری

امنیت مبتنی بر همکاری بعنوان یک مفهوم اغلب در ادبیات روابط بین الملل با مسامحه مورد استفاده قرار گرفته است. این اصطلاح خیلی ساده بدین معناست که دولت ها با یکدیگر همکاری خواهند کرد تا بر مشکلات خود فائق آیند و اغلب مترادف با مفهوم امنیت جمعی_ که بدین معناست که دولت ها بصورت جمعی با یکدیگر همکاری می کنند_ مورد استفاده قرار گرفته است. با اینحال امنیت جمعی همچنین معانی خاص تری در ادبیات روابط بین الملل دارد که برای

توصیف نوعی از سیستم امنیتی بکار می رود که در آن دولت ها با یکدیگر موافقت می کنند تا علیه عضوی از سیستم که دست به تجاوز به عضوی دیگر زده است اقدام کنند (Mihalka 2005: 113).

در برابر مفهوم امنیت مبتنی بر همکاری؛ امنیت بین الملل به معنای مجموعه ای از اقدامات اتخاذ شده توسط دولت ها و سازمان ها برای تضمین امنیت و بقای متقابل می باشد. پودانیا^۱ در مقاله «امنیت بین الملل در حال ظهور» سیستم امنیت بین الملل امروزی را بوسیله سلطه آمریکا و یکجانبه گرایی، تداوم و نقش فزاینده سلاح های هسته ای بعنوان ابزار باج خواهی سیاسی، تعارض، بازدارندگی، نقش پیشرفت های تکنولوژیکی سریع در مدیریت امنیت بین الملل، مشکلات امنیت منطقه ای و ظهور بازیگران غیر دولتی بعنوان منشاء بی ثباتی ملی و بین المللی توصیف می کند (Budania 2003: 5).

در این پژوهش مفهوم امنیت مبتنی بر همکاری برای توصیف مواردی که دولت ها برای برخورد با تهدیدات و چالشهای غیر دولتی و سلاح های کشتار جمعی با یکدیگر همکاری می کنند؛ و امنیت بین الملل مطابق تعریف رئالیستی آن در معنای کاربرد استراتژی سخت افزارانه و روبه های یکجانبه گرایی استفاده خواهد شد.

۱۱ سپتامبر و تحول در امنیت بین الملل

رویداد ۱۱ سپتامبر تأثیرات بس شگرفی در عرصه بین الملل به یادگار گذاشت و جهان را از دهه مابعد جنگ سرد وارد دنیایی کرد که آغازش همزمان بود با وقوع «جنگ جهانی چهارم» (دومارتنس ۱۳۷۳: ۲۹۲) و به واقع و به گفته آشتون کارتر در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، سرانجام «حباب امنیتی جهان پس از جنگ سرد» ترکیب (Cox 2002: 261-276).

شاید بتوان به جرات ادعا کرد که بزرگترین درسی که ایالات متحده از حادثه ۱۱ سپتامبر آموخت این بود که دیگر امنیت مطلق جایی در دکترین امنیت ملی این کشور ندارد و همزمان با افزایش توانمندی های متعدد سیاسی، اقتصادی، نظامی و ... دچار آسیب پذیری هایی است که به دشمنان خود این توان را می دهد که فارغ از زرادخانه اتمی ایالات متحده، این کشور را در درون مرزهایش دچار ناامنی و بی ثباتی سازند. ایالات متحده که دوری سرزمین و قرار گرفتن میان دو

اقیانوس را بزرگترین سپر امنیتی خود بشمار می آورد و در سایه این حفاظ امنیتی به افزون خواهی در سراسر جهان و رفاه و آسایش برای شهروندان خود می پرداخت، حال دچار آنچنان وضعی شده بود که به گفته چارلز کراتهایمر از زمان حمله کشتی های جنگی انگلیس به ایالات متحده و به آتش کشیدن کاخ سفید در ۱۸۱۴ تا کنون به خود ندیده بود و این تهدید گسترده امنیتی، طبیعتاً کاهش گستره منافع امنیتی را در پی دارد (نیکسون ۱۳۸۱: ۸۲۹). جورج بوش در نطق ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲ در کنگره در این باره گفت: «آمریکا دیگر بسان گذشته بوسیله اقیانوس های وسیع حفاظت نمی شود تنها راه حفاظت ما از حمله، اقدام جدی در خارج و افزایش هوشیاری در داخل است» (سادات ۱۳۸۰: ۹۰).

حاکم شدن رویکرد امنیت بین الملل بر کاخ سفید

آنچه که بوش در کنگره بر آن تاکید کرد اندیشه ای بود که در دهه ۹۰ مطرح شده بود اما هیچگاه مجال بروز در عرصه بین الملل و سیاست خارجی آمریکا پیدا نکرد. به گفته کریستوفر لاین از کارشناسان عالی رتبه مدرسه مطالعات بین المللی دانشگاه میامی پس از ۱۱ سپتامبر هیچ چیز تغییر نکرده بود بلکه تنها فضایی تازه برای رسیدن به هدفی فراهم شد که پیش از آن و در پی فروپاشی شوروی در نزد آمریکایی ها اولویت یافت (افتخاری ۱۳۸۱: ۶۳۹). در سال ۱۹۹۲ پل ولفوویتز، معاون امنیتی وزارت دفاع، لوئیس لیبی، رئیس ستاد ارتش، و دیک چنی، معاون رئیس جمهور آمریکا، سندی را تحت عنوان «راهنمای سیاست دفاعی» (DPG) آماده کردند که در آن خواستار تفوق نظامی ایالات متحده از طریق جلوگیری از ظهور دشمن بالقوه و اعمال سیاست پیشگیری در قبال دولت هایی مظنون به گسترش سلاح های کشتار جمعی در اوراسیا گردیدند. این سند که نامه سرگشاده ای خطاب به بیل کلینتون بود، جهانی را ترسیم می کرد که در آن مدافعه نظامی آمریکا در آن سوی دریاها، یک ویژگی دایمی بود که نهایتاً به تضعیف و نابودی سازمان ملل می انجامید (www.newamericancentury.org). این سند که استقبال سرد کلینتون از آن را به همراه داشت باعث نگرید تا تهیه کنندگان آن از تلاش های خود مایوس گردند لذا پنج سال بعد گزارش دیگری تحت عنوان «پروژه قرن جدید آمریکا»^۱ را تهیه کردند. در این طرح آمده بود «تقویت طرح های نظامی همچون دوران ریگان امروزه مرسوم نیست؛ اما اگر ایالات

متحده بخواهد به پیروزی‌ها و موفقیت‌های گذشته دست یابد و امنیت و عظمت ما را در آینده بیمه کند، می‌بایست به این نکته‌ها توجه کند». این مساله در گزارش بعدی این گروه در سال ۲۰۰۰ نیز مورد تاکید قرار گرفت. اما هیچ چیز نتوانست به تحقق این طرح‌ها و انعکاس آن در استراتژی امنیت ملی آمریکا کمک نماید جز پیروزی نومحافظه‌کاران در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا (سال ۲۰۰۰) و وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر.

برای این گروه، همانند تونی بلر «۱۱ سپتامبر منشاء یک الهام بود» (کریمی ۱۳۸۵: ۴۳-۳۸). ایالات متحده القاعده را به دست داشتن در این حادثه متهم کرد و آنها را به جنگی متفاوت فراخواند. جنگی که مطابق سخنرانی بوش در مقابل کنگره آمریکا (۲۰ سپتامبر ۲۰۰۱) تنها جنگ آمریکا و مساله آزادی آمریکا نبود. بلکه مبارزه‌ای جهانی بود. او گفت: «این جنگ تمدن است؛ این جنگ تمامی کسانی است که به پیشرفت و کثرت‌گرایی، بردباری و تسامح و آزادی اعتقاد دارند. و ما از همه کشورها می‌خواهیم که به ما بپیوندند» (مطالعات خاورمیانه ۱۳۸۰: ۱۸۸-۱۸۱). بنابراین بوش در صدد تحقق یافته‌های گزارش سال ۱۹۹۲ و اعمال سیاست پیشگیری برآمد. دولت بوش در سند راهبردی ۲۰۰۲ خود، تروریسم را بعنوان بزرگترین تهدید نسبت به آمریکا ذکر کرد و اجرای اقدام پیش‌دستانه علیه آن برای محو پدیده ترور را موضوعی حیاتی خواند. سند سال ۲۰۰۲ میلادی، سیاست خارجی آمریکا را از دهها سال پیگیری خط بازدارندگی و مهار به یک موضع تهاجمی‌تر یعنی حمله به دشمنان قبل از آنکه به آمریکا حمله کنند سوق داد (حسینی ۱۳۸۵: ۳۷). جورج بوش معتقد است حمله ۱۱ سپتامبر، مفهوم امنیت ملی را در آمریکا از اساس متحول کرده است لذا پیش از آنکه تروریسم بتواند به آمریکا ضربه زند، ایالات متحده پیش‌دستی خواهد کرد. او می‌گوید: «چنین جنگی به شکل دفاعی نخواهد بود ما باید جنگ را به زمین دشمن بکشانیم، برنامه‌های او را به هم‌زنیم و با بدترین تهدیدات، قبل از وقوعشان برخورد کنیم. در دنیایی که وارد آن شده ایم تنها راه امنیت، راه عمل است و کشور آمریکا وارد عمل خواهد شد» (رکورد ۱۳۸۴: ۲۲۷).

بر این اساس می‌توان جنگ پیش‌دستانه را واکنشی دانست به جنگی که در شرف وقوع است و تهدید ناشی از وقوع آن فوری و شدید است و فرضی برای رفع آن از طریق دیپلماتیک نیست. این تعریف درحقیقت بر مبنای معیار و ملاکی است که دانیل وبستر وزیر امور خارجه سابق آمریکا در ۱۸۳۷ بیان نمود و آن را از جنگ پیشگیرانه که تهدیدی به مراتب در آینده است متمایز کرد (www.en.wikipedia.org).

تام بری ویژگی های استراتژی پیش دستی در مقابل استراتژی قبلی ایالات متحده که آن را در ردیف مهمترین استراتژی های امنیت ملی آمریکا قرار می دهد اینگونه ذکر می کند:

۱. به تنهایی نمی توان در مقابل تهدیدات نوظهور به وضعیت واکنشی گذشته بسنده کرد؛
۲. باید مفهوم تهدید قریب الوقوع را با توانایی ها و اهداف دشمنان امروز سازگار کنیم؛
۳. نمی توان به دشمنان اجازه داد تا اول به ما حمله کنند؛
۴. برای پیش دستی کردن و جلوگیری از اقدامات دشمنان، در صورت نیاز، ایالات متحده بصورت پیشگیرانه عمل خواهد کرد؛
۵. باید دفاع از خود را به دور از هرگونه چالشی شکل داده و حفظ کنیم و از رقابت نظامی در آینده ممانعت بعمل آوریم؛
۶. برای مبارزه با شکست ها و مواجهه با چالش های بسیاری که با آن روبرو هستیم ایالات متحده همانگونه که نیازمند به تدارکات موقتی است، برای استفاده از نیروی نظامی در نقاط دور نیازمند تاسیس پایگاههایی در داخل و خارج از اروپا تا آسیای جنوب شرقی است (بری ۱۳۸۵: ۴۸۵).

جو گولیانگ^۱ در مورد استراتژی پیش دستی می گوید: «پیش دستی برداشت دولت بوش از تهدیدات متغیر پیش روی دولت آمریکا را منعکس می سازد و گسترش سیاست خارجی یکجانبه گرای دولت ایالات متحده است. این استراتژی که از منافع امنیتی ایالات متحده نشات می گیرد حکایت از آن دارد که بخاطر اینکه ایالات متحده صاحب قدرت و نفوذ بی سابقه در جهان است هر آنچه را برای رسیدن به منافع ملی خود لازم ببیند می تواند انجام دهد» (Guoliang 2003: 3).

همین احساس باعث گردید تا با وجود بحث شدیدی راجع به استراتژی مقابله با عراق در جامعه بین الملل و دولت آمریکا در نهایت یکجانبه گرایان حامی حمله به عراق بازرسی های تسلیحاتی سازمان ملل در عراق را زیر سوال ببرند و جنگ علیه این کشور در مارس ۲۰۰۳ را در پیش بگیرند. در این میان تنها توفیقی که پیروان امنیت مبتنی بر همکاری در آمریکا توانستند به آن دست یابند کشاندن موضوع به شورای امنیت سازمان ملل و کسب اجماع برای قطعنامه ۱۴۴۱ بود (Cortright 2005: 13)؛ اما خیلی زود و با پیدا نشدن تسلیحات کشتار جمعی در عراق

مبنای این حمله و استراتژی زیر سوال رفت. در حال حاضر جمع کثیری از اندیشمندان آمریکایی اینگونه می‌اندیشند که استراتژی پیش‌دستانه گزینه‌ای خطرناک است که می‌تواند باعث آتش‌افروزی در جهان شود. بخشی از انتقادات وارده بر این استراتژی عبارتند از:

۱- به لحاظ سیاسی دولت آمریکا نیازمند مبنای حقوقی و زمینه‌ای اخلاقی برای حمایت از حملات پیش‌دستانه می‌باشد.

۲- بلحاظ فنی این استراتژی نیازمند دسترسی داشتن به اطلاعات معتبر درباره قصد و توانمندی‌های دولت رقیب همچنین تضمین این مسأله که حملات به اهداف، کاملاً صحیح انجام خواهد شد می‌باشد.

۳- بلحاظ تجربی اثبات شده است که سیاست پیشگیری یا بازداشتن استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی یا حتی توانمندی کسب آن در نخستین گام ناموفق و ناتوان عمل کرده است.

۴- بعلاوه پیش‌دستی پاسخی به جنگ بر ضد تروریسم نیست. زیرا نمی‌تواند همه تروریست‌های غیر دولتی را نابود سازد و جلوی حملات انتحاری را بگیرد (Cortright 2005: 13).

۵- توجیه بسط دامنه تفسیر اقدام پیش‌دستانه و تعمیم آن به جنگ پیشگیرانه برای مقابله با تهدیدات غیر عاجل^۱ نیازمند محق بودن نسبت به خطرات مترتب است.

۶- فقدان حزم و تدبیر یعنی توانمندی در پیش‌بینی دقیق آینده توسل به آن را دشوار می‌سازد.

۷- در نحوه کاربرد آن برای مقابله با تروریسم و مورد استفاده قرار گرفتن بعنوان ابزار متوقف ساختن اشاعه تسلیحات امحاء جمعی توسط دولت‌های شورو؛ تمایزی وجود ندارد.

۸- در حالی که درخصوص کشوری مثل لیبی می‌تواند مانع گسترش تسلیحات امحاء جمعی شود در مواردی همچون کره شمالی بعنوان محرکی برای گسترش تسلیحات عمل می‌کند. (فقط به کندی گسترش تسلیحات هسته‌ای می‌انجامد و نه توقف آن (فوکویاما ۱۳۸۶: ۲۹-۱۲۲)).

۹- استراتژی پیش‌دستی چالش‌های جدی برای مبانی موجود حقوق بین‌الملل و چارچوب ملل متحد، نهاد یگانه تاسیس شده برای هدف حفظ صلح جهانی بصورت جمعی فراهم می‌سازد. این مشکلات اگرچه باعث نشد در سند استراتژی امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۶ استراتژی پیش‌دستی کنار گذاشته شود؛ اما موضع طرفداران یکجانبه‌گرایی در آمریکا را بشدت تضعیف کرد. این گروه پیش از این ادعا می‌کردند که بخاطر تهدیدات هولناک مطرح شده بوسیله

تروریسم و سلاح های کشتار جمعی ایالات متحده باید از محدودیت های چند جانبه گرای خود را رها سازد و ساختارهای همکاری بین المللی را که این کشور کمک نمود تا پس از جنگ جهانی دوم شکل بگیرد، کنار گذارد (Nye 2003: 46) اقدام یکجانبه بوش در تغییر رژیم عراق نه تنها مخالفت کشورهای مختلف جهان را برانگیخت بلکه باعث انتقاد هائیتنگتون و فوکویاما برجسته ترین نظریه پردازان آمریکایی از آن شد. هائیتنگتون در مصاحبه با آساهی شیمون ژاپن ضمن رد جنگ عراق بعنوان برخورد تمدن ها و رد تک قطبی آمریکا اظهار داشت: «با وجود رقیبانی چون اتحادیه اروپا، چین، ژاپن و هند نمی توان گفت آمریکا تک قطب جهان است. دولت بوش می کوشد بدون همکاری دیگر کشورها به اهدافش برسد. اما نظام جهانی قدرت شکل دیگری دارد و در آینده همبستگی اتحادیه اروپا بیشتر می شود و بصورت کشوری بزرگتر از آمریکا، نقش رهبری جهان را ایفا می کند (اطلاعات ۱۳۸۱: ۴).

فوکویاما نیز در گفتگو با روزنامه دی ولت ضمن مخالفت با جنگ عراق گفت: «ایالات متحده حساب نکرده بود که دولت پس از سقوط صدام چقدر زود فروخواهد پاشید و... ایالات متحده در صورتی توان دولت سازی در عراق را دارد که نیروهای ارتش آمریکا حداقل دونسل آنجا باقی بمانند (مانند آلمان، کره جنوبی، ژاپن) و برعکس در کشورهایی که مدت کوتاهی کمتر از ۵ سال آمریکا حضور داشته، دخالت آمریکا هیچ اثر مثبتی نداشته بلکه ضرر ساز هم بوده است» (شرق ۱۳۸۳: ۷).

چرخش به سمت امنیت مبتنی بر همکاری

آنچه که از آن بعنوان امنیت مبتنی بر همکاری یاد می شود بیش از آنکه در طول تاریخ ایالات متحده سابقه داشته باشد مربوط به رویه عملی دولت های اروپایی می باشد. در حقیقت شیوه اتخاذی از سوی دولت های اروپایی بعد از جنگ جهانی دوم و بطور خاص پس از پایان جنگ سرد بیانگر همکاری این کشورها در دفع خطرات پیش رو و کنار گذاشتن گزینه نظامی بود. آنچه که این کشورها را هرچه بیشتر به یکدیگر نزدیک می ساخت سرنوشت مشترک آنها بود که قرار بود در قالب اتحادیه اروپا پیگیری گردد. پس از روی کار آمدن کلینتون این رهیافت در سیاست خارجی آمریکا و در مواجهه با تهدیدات بین الملل نیز مورد توجه قرار گرفت. بر این اساس ایالات متحده که در فضای پس از جنگ سرد خود را بی رقیب می دید و چندان خطری از جانب

سایر رقبا احساس نمی کرد به سمت کاهش روند نظامیگری و چند جانبه گرایی روی آورد. پیروزی دموکراتها در انتخابات کنگره که به نسبت جمهوری خواهان مواضع معتدل تری داشتند کمک نمود تا ایالات متحده همکاری بیشتری با کشورهای اروپایی و سازمان ملل در مدیریت بحران های بین المللی انجام دهد. این رهیافت انعکاسی از شناخت این مساله از سوی کاخ سفید بود که صلح و ثبات و مشکلات پیش روی کشورها بخصوص مشکلات ناشی از جهانی شدن، اختلافات قومی، نژادی، نقض حقوق بشر و ... بیش از پیش نیازمند همکاری کشورهای جهان با یکدیگر است. لذا امنیت مبتنی بر همکاری بعنوان فرایندی تعریف شد تا از طریق آن کشورها با موافقت بر سر مکانیزم های کاهش تنش و سوء ظن در مورد منافع مشترک با یکدیگر همکاری کنند؛ چشم اندازهای توسعه اقتصادی را گسترش بخشند و ثبات را در منطقه خود حفظ نمایند (Moodie 2002: 15).

ایالات متحده در سندی در همین رابطه که از سوی وزارت امور خارجه آمریکا در سال ۱۹۹۲ منتشر گردید قصد خود را اینگونه بیان کرد: «ایالات متحده با متحدین و شرکای خود در اروپای شمالی برای تقویت امنیت منطقه ای همکاری خواهد کرد. ما همکاری های امنیتی و دفاعی مان را بصورت دوجانبه و از طریق ناتو و طرح «مشارکت برای صلح» (PFP)^۱ پی خواهیم گرفت. این دستور کار شامل همکاری بر ضد تروریسم، کنترل گسترش سلاح های کشتار جمعی، امنیت مرزها، چالش های منطقه ای اروپایی ها و تهدیدات جدید می شود» (Mihalka 2005: 114).

رویه مذکور با روی کار آمدن نومحافظه کاران و رخداد ۱۱ سپتامبر متحول شد و بار دیگر رهیافت های نئورئالیسم حاکم بر فضای کاخ سفید گردید. مشخصه اصلی این رهیافت مبارزه با تروریسم و تهدیدات از ناحیه بازیگران غیر دولتی، مقابله با گسترش سلاح های هسته ای، یکجانبه گرایی، نادیده گرفتن شدن سازمان ملل و کنترل اشاعه تکنولوژی های پیشرفته بخصوص در حوزه نظامی بود (www.state.gov)؛ اما این رهیافت چندان بی هزینه نبود چراکه محبوبیت و قدرت نرم آمریکا در سراسر جهان را تضعیف و آن را از متحدین سابق خود _ کشورهای اروپایی _ دور ساخت. عقلانیت حکم می کرد که ایالات متحده همچنان راه چند جانبه گرایی را ادامه دهد. ائتلاف گسترده ای را بوجود آورد و در نحوه مبارزه علیه تروریسم به تاثیرگذاری متحدان خود بهای بیشتری بدهد؛ اما در عمل چنین نشد و نادرست بودن این تلقی اثبات شد که نظام بین الملل و

سیاست ایالات متحده در مسیر تحول خود به نقطه ای رسیده اند که رویکرد چند جانبه گرایی را اجتناب ناپذیر می سازد (Budania, 2003: 5). برای نیاز به این چرخش فواید متعددی از سوی نظریه پردازان و تحلیلگران سیاسی در توصیه به کاخ سفید ذکر گردید.

مزیت های رهیافت امنیت مبتنی بر همکاری

مایکل آر فنزل^۱ در ذکر مضرات یکجانبه گرایی و مزیت های استراتژی امنیت مبتنی بر همکاری خطاب به مقامات کاخ سفید اشاره می کند که: «رهیافت یکجانبه گرایی برای مقابله با تروریسم بیشتر از آنچه که تاکنون شاهد بوده ایم هزینه خواهد داشت... ایالات متحده دائماً درگیر مبارزه با آموزه هایی در حاشیه های دورافتاده جهان از فلیپین گرفته تا تنگه پانکیسی بوده است. در صورت عدم همکاری با سایر کشورها تلقی آمریکا بعنوان کشوری امپریالیست تقویت و تلاش ها برای به تضعیف کشاندن آن بیشتر خواهد شد. استراتژی امنیت مبتنی بر همکاری که ریشه در چند جانبه گرایی فعال دارد از بهترین شانس برای ملزم ساختن دولت ها به تلاش مشترک باهمدیگر برای مقابله با تروریسم و تقویت امنیت آمریکا در بلند مدت برخوردار می باشد. در کنار سایر گزینه ها - بعلاوه استفاده از توان نظامی - امنیت مبتنی بر همکاری نیازمند اشکال جدیدی از اطلاعات و الزامات قانونی به همکاری، دیپلماسی رو به جلو، سازماندهی و جهت دهی مجدد بخش هایی از بروکراسی امنیت ملی و کمک های خارجی است (Jervis 2005: 68).

جمعی از صاحب نظران سیاست خارجی و کنترل تسلیحات نیز که در آوریل ۲۰۰۳ در دانشگاه استنفورد گرد هم آمده بودند تا به بررسی رهیافت امنیتی مناسبی برای آمریکا پردازند در جمع بندی نظریات و توصیه های خود به کاخ سفید بیان داشتند: «امنیت چند ملیتی مبتنی بر همکاری^۲ که جلوی جنگ را می گیرد می بایست جایگزین مفهوم جنگ سردی امنیت ملی شود. رهیافت امنیت چند ملیتی و جمعی با کاهش هزینه های عمومی در بخش دفاعی باعث مزیت اقتصادی می شود و برخی موانع گشایش تجارت جهانی را رفع می کند. اگرچه این رهیافت نمی تواند جلوی همه تعارضات خشونت آمیز را بگیرد؛ اما نقطه توجه خود را متمرکز بر پیشگیری از جنگ هایی با هدف تصرف سرزمین دولت دیگر از طریق زور یا نابودی ثروت های اجتماعی با بمباران طولانی مدت می کند. آنها افزودند «حوادث اخیر انگیزه بالایی به بسیاری از دولت ها

1. Michael R. Fenzel

2. Cooperative Multinational Security

داده است تا بدنبال ایجاد امنیت مبتنی بر همکاری باشند.. قدرت نظامی کنونی آمریکا اگرچه منسجم نیست؛ اما امنیت مبتنی بر همکاری برای آن جذاب است. زیرا سیستم بین المللی دیگر نمی تواند بر گسترش سلاح های متعارف پیشرفته کنترل داشته باشد. و ایالات متحده اکنون نسبت به نوع خاصی از حملات توسط دشمنان ضعیف آسیب پذیر است.» (Fenezal and Wolsky 2003:2).

از همه موارد پیش گفته که بگذریم آنچه که لزوم توجه به امنیت مبتنی بر همکاری را هم نزد آمریکا و هم سایر کشورهای جهان بیشتر می سازد موارد زیر می باشد:

۱. لزوم مقابله با تهدیدات خارج از توان یک کشور
۲. اهمیت رو به رشد اقتصاد
۳. ناتوانی در دست یابی به اهداف امنیتی از طریق ابزارهای سنتی
۴. شکنندگی برخی دولت ها و چالش های متاثر از آن
۵. مساله حقوق بشر و مداخله بشر دوستانه

۱. لزوم مقابله با تهدیدات خارج از توان یک کشور

قرن بیست و یک با مجموعه ای از تهدیدات پیچیده مواجه است. تهدیداتی که از توان یک دولت خارج می باشد تا آن را رفع کند. این تهدیدات نه مختص به یک منطقه جغرافیایی خاص و یا یک گروه از انسانها بلکه تهدیدی برای همه شهروندان جهان می باشد. در این تهدیدات ثروتمندان به همان میزان آسیب پذیر هستند که فقیران؛ و حملات هسته ای تروریستی به ایالات متحده یا اروپا به همان میزان مرگ بار است که شیوع یک بیماری ویروسی جدید در یک کشور فقیر فاقد نظام مراقبت بهداشتی کارآمد. حقیقت این است که دولت ها و شهروندان دیگر قدرت انتخاب ندارند. امروز امنیت دسته جمعی به پذیرفتن این امر بستگی دارد که تهدیدهایی که هر منطقه از جهان را جدی ترین خطر به شمار می آورد در واقع برای همه به یک اندازه خطرناک است (News Released 1992).

مطالعات ملل متحد نشان می دهد که تهدیدات و چالش های کنونی که همکاری بیشتر دولت ها با یکدیگر را می طلبد عبارتست از «فقر، بیماری های واگیردار، آلودگی محیط زیست، جنگ و خشونت در درون دولت ها، گسترش و امکان استفاده از سلاح های هسته ای، میکروبی، شیمیایی و بیولوژیک، تروریسم و جرایم سازمان یافته فراملی» (بعیدی نژاد ۱۳۸۴: ۴۴۷). رفع این

تهدیدات فراملی که فراتر از مرزهای دولتی می رود نیازمند امنیت مبتنی بر همکاری می باشد. در حقیقت یک برنامه ریزی قوی برای مورد توجه قرار دادن مشکلات فراملی نظیر تروریسم توسط یک دولت مجزا (همانند آمریکا) احتمالاً تنها موفق خواهد شد مشکلات را به سمت دولت دیگری سوق دهد و نه اینکه آن را حل نماید (United Nations 2004).

۲. اهمیت رو به رشد اقتصاد

بعد از پایان جنگ سرد دولت های اصلی ضعیف تر در سیستم بین المللی _ دولت های اروپای غربی و ژاپن - می توانستند با قدرت شکست خورده روسیه برای مقابله با تنها ابرقدرت باقی مانده یعنی ایالات متحده، متحد شوند اما این کار را نکردند. درعوض اروپایی ها ادعا کردند که نیاز به قدرت نظامی در مقایسه با گذشته کاهش یافته و اقتصاد همه مشکلات امنیتی را حل خواهد کرد. اروپایی ها احساس نکردند و هنوز هم نمی کنند که برتری قدرت نظامی آمریکا تهدیدی برای حیاتشان باشد (Mihalka 2005: 120). این کشورها عادت همکاری از طریق کار کردن با یکدیگر را ادامه دادند تا به امنیت جهانی از طریق سازمان تجارت جهانی و سایر نهادهای بین المللی دست یابند. قدرت های اقتصادی مهم جهان اکنون در قالب هشت دموکراسی صنعتی هر ساله اجلاس گروه هفت بعلاوه یک را در یک کشور برگزار و در آن نگرانی های مهم بین المللی مربوط به تجارت، انرژی، توسعه و تروریسم را مورد بحث قرار می دهند. بستر چنین نشست هایی بر اساس رویکرد امنیت مبتنی بر همکاری می باشد. در حال حاضر وابستگی بیشتر کشورها به لحاظ اقتصادی به همدیگر و تاثیرات جهانی شدن باعث گردیده تا توجه به حوزه اقتصاد مخصوصاً در ایالات متحده افزایش پیدا کند. برخی برای مثال استدلال می کنند که چین در آسیای امروزی بخاطر پیشرفتهای اقتصادی مورد احترام است و بیش از آنکه کشورها نگران قدرت نظامی این کشور باشند نگران بی ارزش شدن Yuan (واحد پول چین) و یا تسخیر جایگاه اقتصادی کشور خود از سوی چین هستند.

۳. ناتوانی در دست یابی به اهداف امنیتی از طریق ابزارهای سنتی

در محیط پس از جنگ سرد آن دسته از دولت هایی که بدنبال دست یابی به اهداف امنیتی خود از طریق ابزارهای سنتی تر نظیر زرادخانه های تسلیحاتی یا جستجوی سلطه محلی یا منطقه ای

بودند خود را در وضع بهتری نیافتند و این تسلیحات تنها معضلات امنیتی آنها را بدتر ساخت. برای مثال عراق بهای گزافی برای تهاجم خود به کویت پرداخت و مشخص نیست که آیا هند و پاکستان امنیت ملی خود را از طریق آزمایش هسته ای در بهار ۱۹۹۸ بهبود بخشیده اند یا خیر. در یک کلام باید گفت که رویکرد امنیت بین الملل بطریق سنتی موفق نبوده است (Mihalka 2001:116).

۴. شکنندگی برخی دولت ها و چالش های متاثر از آن

امنیت مبتنی بر همکاری لزوم توجه به محیطی را که در آن فروپاشی ساختارهای سیاسی داخلی سولاتی درباره توانایی برخی دولت ها برای حفظ همبستگی خود مطرح می سازد را مورد تاکید قرار می دهد. برای مثال دولتهای شکست خورده تمایل دارند تا به سطوح خشونت بیشتر دامن بزنند که این امر ممکن است محدود به داخل مرزهای خودشان نگردد (Moodie 2002: 5). این کشورها در صورتیکه در رویکردی مبتنی بر همکاری مورد توجه قرار نگیرند می توانند سطوح بحران ملی خود را به بحرانی بین المللی و یا فاجعه ای انسانی - مشابه آنچه که در روآندا اتفاق افتاد - تبدیل نمایند.

۵. مساله حقوق بشر و مداخله بشر دوستانه

با وجود آنکه مداخله در امور دیگر دولت ها و توسل به زور بر اساس بند ۷ ماده ۲ منشور ملل متحد غیر قانونی می باشد. اشاره به وضعیت هایی شبیه آنچه که در کوزوو اتفاق افتاد عده ای از صاحب نظران را به این جمع بندی می رساند که دولت های جهان و مخصوصا ایالات متحده نیازمند آن می باشند تا بر اساس رویکرد امنیت مبتنی بر همکاری بجای آنکه به تغییر رژیم چنین دولت هایی به تنهایی بیندیشند سعی کنند با همکاری با یکدیگر این وضعیت را اصلاح نمایند. ایالات متحده اکنون به مقطعی رسیده است که انتخابش می تواند جامعه بین الملل را برای سالیان سال متاثر سازد (Moodie 2002: 5). نه تنها عصر کنونی چالش هایی در قلمرو های جدید نظیر فضاهاى مجازى^۱ مطرح ساخته بلکه برخی تهدیدات که در گذشته چندان جدی گرفته نمی شدند اکنون اهمیتی به مراتب بیشتر یافته اند. رویه دولت بوش حاکی از آن است که در دو

سال گذشته، این دولت توجه بیشتری به رویکرد امنیت مبتنی بر همکاری نشان داده است. بگونه ای که علی رغم تشدید فشارهای اقتصادی این دولت بر ایران؛ موضع آن به کشورهای اروپایی بیشتر نزدیک شده و از تهدید حملات نظامی که در گذشته بر آن پای فشرده می شد چندان خبری نیست. در خصوص سپر دفاع موشکی و استقرار آن در کشورهای چک و لهستان نیز این کشور موضع معتدل تری نسبت به روسیه نشان می دهد. تا جائیکه ایالات متحده حاضر گردیده اجازه بازدید از این سایت ها و کلیه مراحل آن به روس ها را بدهد؛ اما از همه این ها مهمتر تروریسم می باشد که اکنون ایالات متحده متوجه گردیده بدون همکاری و مشارکت دیگر کشورها امکان دست یابی به موفقیت در آن بسیار ضعیف می باشد. به همین خاطر حتی در عمل پذیرفته تا موضع خود نسبت به ایران را تعدیل کند تا بتواند همکاری تهران در مبارزه با تروریسم در عراق را جلب نماید.

چند عامل می تواند در رویکرد اولیه بوش (حاکم بودن دیدگاه امنیت بین الملل) موثر بوده باشد. نخست این تصور غلط است که ایالات متحده برترین قدرت نظامی جهان است؛ لذا هر آنچه را که بخواهد به تنهایی می تواند تحقق بخشد. این دیدگاه خود می تواند بر انگیزه سایر کشورها در همکاری با آمریکا تاثیر گذارد؛ زیرا آنها در عین حال که از نپرداختن هزینه ای برای تامین امنیت جهان خشنود می شوند از افزایش قدرت آمریکا بیمناک می شوند. دوم اینکه ایالات متحده ممکن است چنین اندیشیده باشد که دیگر کشورها در واقع کمک چندانی نمی توانند به او بکنند و یا اینکه ایالات متحده در انجام کارها به صورت یکجانبه موفق تر و سریع تر عمل خواهد کرد. لذا از سیاست پیش دستی حمایت نمود (Mihalka 2005:114).

مبارزه با تروریسم و سلاح های کشتار جمعی در چارچوب امنیت مبتنی بر همکاری

دولت کنونی ایالات متحده مبارزه با تروریسم و گسترش سلاح هسته ای را هدف اصلی خود قرار داده است. هر دولتی نیز که در آینده در این کشور بر سر کار آید احتمال زیاد این دو هدف را پیگیری خواهد نمود. اما مساله این است حال که سازمان ملل متحد و سایر کشورها نیز به این دو مساله بعنوان تهدیدی علیه صلح و ثبات بین الملل می اندیشند بهتر است این مساله به جای رویکرد نظامی و یکجانبه گرایانه که مشخصه اصلی امنیت بین الملل می باشد از طریق امنیت مبتنی بر همکاری پیگیری شود. (نشانه هایی مبنی بر وجود این رویه در دولت کنونی آمریکا وجود دارد)

برای این امر ابزارهای سیاسی چندی در قالب استراتژی امنیت مبتنی بر همکاری می تواند در نظر گرفته شود (Gortright 2005: 13).

۱. کاهش تروریسم

گام نخست در مبارزه با تروریسم این موضوع می بایست باشد که تروریسم را تهدیدی علیه همه دولت ها در نظر گرفت و در ریشه کن کردن آن نهایت همکاری را داشت. تقویت فشارهای سازمان ملل برای به حداقل رساندن آن، همکاری بیشتر بخش های امنیتی کشورها و پلیس بین الملل، اجماع بیشتر بر سر مصداق های تروریسم و نهایتاً پرهیز از دست زدن به اقداماتی که می تواند مسبب رشد بیشتر آن شود. (همانند حمله آمریکا به عراق) سایر گام های ضروری در این راه هستند.

۲. دیپلماسی و اجبار بین المللی

این خط مشی در قالب های گوناگونی پیگیری می شود: استفاده از مشوق های مالی و اقتصادی، کمک های تجاری و تکنولوژیکی، تضمین های امنیتی به واداشتن دولت ها به پیروی از خلع سلاح بین المللی و موافقت نامه های ضد تروریسم، استفاده از تحریم های اقتصادی هدفمند شامل تحریم های مالی، محدودیت های تجاری و تحریم تسلیحات برای وادار به اطاعت کردن از موافقت نامه های کنترل تسلیحات بین المللی، تقویت کردن بازدارندگی متعارف برای تدارک دیدن امنیت مبتنی بر همکاری، حمایت بر ضد رژیم های خاطی یا تهدید کننده، استفاده کردن از دادگاه کیفری بین الملل، دادگاه جهانی و دیگر زیر ساخت های حقوقی برای بازداشت رهبران دولت های ناقض حقوق بشر مطابق با حقوق بین الملل و سرانجام تلاش های مهار مبتنی بر همکاری به منظور منزوی ساختن و تضعیف رژیم هایی که تبعیت از فرامین خلع سلاح و ضد تروریسم بین المللی را رد می کنند.

۳. حذف سلاح های کشتار جمعی

تلاش های درخصوص حذف سلاح های کشتار جمعی می تواند در برگیرنده موارد ذیل باشد: موافقت نامه های بین المللی الزام آور برای کاهش و حذف سلاح های کشتار جمعی و قاعده مند ساختن تجارت تکنولوژی های قابل استفاده در تسلیحات، گسترش برنامه کاهش تهدیدات

جمعی و مرتبط ساختن تلاش‌ها برای کنترل و محافظت از موادشکافت‌پذیر و بلحاظ جهانی بازرسی‌های سرزده، حمایت از سازمان ملل و دیگر نهادها برای تقویت پیروی از موافقت‌نامه‌های بین‌المللی و بازرسی تسلیحاتی آن سوی دریاها.

۴. ارتقاء توسعه سیاسی و اقتصادی

تقویت تلاش‌های دیپلماتیک بین‌المللی برای پیشگیری و حل تعارضات فراگیر، محرکه‌های توسعه اقتصادی برای تشویق دموکراسی، حاکمیت قانون، وابستگی متقابل بازرگانی و از این طریق کم کردن تمایل به سمت تعارضات مسلحانه و ایجاد انگیزه‌هایی برای همکاری توأم با صلح، مشارکت بیشتر در فرایندهای سیاسی برای مردم در همه جا از طریق ارتقاء دموکراسی، حقوق بشر، توانمندسازی زنان و جریان آزاد اطلاعات با هدف تقویت بنیادهای سیاسی جوامع و ارتقاء همکاری و صلح، تکنولوژی انرژی‌های جدید و سیاست توسعه پایدار که وابستگی به واردات نفت و احتمال تعارض بر سر منابع کمیاب را کاهش می‌دهد.

نتیجه‌گیری

مداخلات تحت رهبری آمریکا علیه افغانستان و عراق پس از یازده سپتامبر اگرچه از سوی آمریکا بعنوان بخشی از مبارزه با تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی توصیف شد. و می‌شود؛ اما باید گفت که هیچ کدام مصداقی از امنیت مبتنی بر همکاری نبودند. آنچه که در سال‌های اولیه دولت بوش بیشتر نمود عینی داشت نگاه به جهان بر اساس مفهوم امنیت بین‌الملل و نظریه‌های رئالیسم و نئورئالیسم بود. ایالات متحده خود را در جایگاه خیری می‌دید که می‌بایست بر طبق رسالتی اخلاقی با شر (تروریسم و دولت‌های حامی آن) بجنگد. این رسالتی بود که تنها بر دوش حکمرانان آمریکا نهاده شده بود و نه هیچ کشور دیگری. نادیده گرفتن پیمان‌های بین‌المللی خلع سلاح و کاهش تسلیحات استراتژیک مخصوصاً پیمان موشک‌های ضد بالستیک، استراتژی حمله پیش‌دستانه، نادیده گرفتن سازمان ملل در حمله به عراق، عدم امضاء پیمان کیوتو و پذیرش اساسنامه دادگاه جرایم بین‌المللی، دست زدن به اقدامات یکجانبه گرایانه و تشویق نظامیگری در نظام بین‌الملل مصداق‌هایی از این رویکرد ایالات متحده بودند.

پس از آشکار شدن شکست تدریجی آمریکا در دست یابی به اهداف خود در عراق بویژه اثبات عدم وجود سلاح های هسته ای در عراق یا ارتباط داشتن دولت صدام با القاعده و همچنین سرعت گرفتن تروریسم در خاورمیانه و سایر نقاط جهان کاخ سفید موضع معتدل تری نسبت به گذشته در پیش گرفت. اگرچه رویکرد جدید مشتمل بر رگه هایی از امنیت مبتنی بر همکاری مخصوصاً در حوزه مبارزه با تروریسم و سلاح های کشتار جمعی می باشد اما درعین حال در سایر حوزه ها همچون پیمان محیط زیستی کیوتو یا دادگاه جرایم بین المللی همچنان سرسختی هایی از جانب ایالات متحده مشاهده می نمایم. پارادوکس مساله در همین جاست که حتی زمانیکه سایر دولت های اروپایی از رویکرد امنیت مبتنی بر همکاری حمایت می کنند؛ بستر شکل دهنده ای که کشورهای اروپایی در آن دست به همکاری می زنند (مانند حوزه اقتصاد) براساس نظم و رژیم هایی است که ایالات متحده آن را تنظیم کرده است. به نظر می رسد رویکرد ایالات متحده نسبت به همکاری با سایر دولت های جهان نه امری ثابت؛ بلکه متأثر از اندیشه فایده گرایی فرصت طلبانه می باشد. بدین معنا که ایالات متحده تنها در زمانی که گریزی از همکاری ندارد و یا آن را به صرفه تر از یکجانبه گرایی می یابد به آن روی می آورد. آنچه در این میان می تواند به تامین منافع ملی ایران کمک نماید تاکید بر رهیافت امنیت مبتنی بر همکاری و تشویق سایر دولت ها به حاکم شدن چند جانبه گرایی به جای یکجانبه گرایی برای اداره امور جهان می باشد.

فهرست منابع

– فارسی

- افتخاری، اصغر. (۱۳۸۱). «تاثیر امنیتی رخداد ۱۱ سپتامبر: دیدگاهها و تحلیل ها»، **مطالعات راهبردی**، ویژه نامه ۱۱ سپتامبر، شماره ۴-۳.
- بلیس، جان. (۱۳۷۸). **امنیت بین الملل در عصر پس از جنگ سرد**. ترجمه سید حسین مهدی نجم. تهران: دوره عالی جنگ.
- بوزان، باری. (۱۳۷۸). **مردم، دولت ها، هراس**. ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بعیدی نژاد، حمید و دیگران. (۱۳۸۴). **تحول در ساختار نظام ملل متحد**. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

- بری، تام. (۱۳۸۵). «استراتژی امنیت ملی پس از ۱۱ سپتامبر از پیش انتخاب شده» ترجمه سید فتح الله موسوی. **ماهنامه اطلاعات راهبردی**، شماره ۱.
- حسینی، امیر حسین. (۱۳۸۵). «راهبرد جدید امنیت ملی آمریکا و جمهوری اسلامی ایران» **ماهنامه رویدادها و تحلیل ها**، سال بیستم، خرداد و تیر.
- جکسون، رابرت و دیگران. (۱۳۸۳). **درآمدی بر روابط بین الملل**. ترجمه مهدی ذاکریان. تهران: نشر میزان.
- چگینی زاده، غلامعلی. (۱۳۷۹). «رویکرد نظری به مفهوم امنیت در جهان سوم»، **فصلنامه سیاست خارجی**، شماره اول، بهار.
- دومارتنس، کنت. (۱۳۷۳). **جنگ جهانی چهارم: دیپلماسی و جاسوسی در عصر خشونت**. ترجمه سهیلا کیان تاز. تهران: نشر اطلاعات.
- رکورد، جعفر. (۱۳۸۴). «دکترین بوش و معضل عراق». ترجمه احسان موحدیان. **مطالعات راهبردی**، شماره ۴.
- روزنامه اطلاعات. (۱۳۸۱/۹/۷).
- روزنامه شرق. (۱۳۸۳/۱/۲۶).
- سادات، رضا. (۱۳۸۰). «نطق جورج بوش رئیس جمهور آمریکا در کنگره: ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲» **همشهری ماه**، اسفند.
- فوکویاما، فرانسیس. (۱۳۸۶). **آمریکا بر سر تقاطع**. ترجمه مجتبی امیری وحید. تهران: نشر نی.
- کریمی، سید وحید. (۱۳۸۵). «مقایسه تونی بلر با وینستون چرچیل در شکل دهی سیاست بین الملل»، **ماهنامه رویدادها و تحلیل ها**، سال ۲۰، بهمن.
- مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۸۴). **تحول در نظریه های روابط بین الملل**. تهران: سمت.
- مرکز نیکسون. (۱۳۸۱). «گزارش سمینار پس از ۱۱ سپتامبر»، **مطالعات راهبردی**، ویژه نامه ۱۱ سپتامبر، شماره ۳-۴، پاییز و زمستان.
- مطالعات خاورمیانه. (۱۳۸۰). «سخنرانی بوش در مقابل کنگره: ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۱» **فصلنامه مطالعات خاورمیانه**، شماره ۴، زمستان.

– لاتین

- Buchan, A. (1962) **War in Modern Security**. London: Collins.
- Budania, R.(2003)"The Emergine International Security: Threats, Challenges and Opportunities for India." **Strategic Analysis**. Vol 27, No 1.
- Cox, M.(2002)"American Power before and after 11 September: Dizzy with Success?" **International Affairs**. Vol 78.
- Cortright, D.(2005)**Cooperative Security: The Alternative to Pax America**. Rowman and Little Field Publisher.
- Fenzel, M. and Wolsky, L. (2003) "Toward Cooperative Security." **The National Interest**. Vol.2.Jaunary.
- Guoliang,G.(2003)"**Redefine Cooperative Security, Not Preemption**." Washington Quarterly.
- Gilpin, R.(1981)**War and Change in World Politics**. Cambridge University Press.
- Hallet Carr, E.(1991)**The Twenty Years Crisis 1919-1939: An Introduction to the Study of International Relations**. London and Macmillan.
- Haftendron, H. (1991) "The Security Puzzle Theory Building and Discipline Building in International Security." **International Security Quarterly**. Vol 35, NO 1.
- Jervis, R. (2005)"Why the Bushs Doctrine Cant Be Sustained?" **Political Science Quarterly**. Vol. 130,No. 30.
- Mihalka,M.(2001)"**Political Economy Weltanschauung and the Transformation of European Security**." **European Security**, December.

- Moodie, M. (2002). "Cooperative Security: Implication for National Security & International Relations" SAND, January.
- Mihalka, M. (2005) "Cooperative Security in the 21 Century." **The Quarterly Journal**, winter.
- Mearsheimer, J. (1998) "Back to the Future: Instability in Europe after the Cold War." **International Security**. Vol.15, No. 1.
- Nye, J. (2003) "U.S Power and Strategy after Iraq." **Foreign Affairs**. July-August.
- News Released (1992) "Cooperative Security is Cheaper, Scholars Say." Stanford University Press.
- United Nations (2004) "Report of the Secretary-General's High Level Panel on Threats, Challenges and Change a more Secure World: Our Shared Responsibility." New York: United Nations. Available at: (www.un.org/secureworld/reports.pdf).
- Walt, S. (1987) **Origins of Alliance**. New York: Cornell University Press.
- (<http://www.state.gov/p/eur/rt/epine>)
- (<http://www.wikipedia.org/wiki/preemptive-war>)
- (<http://www.newamericancentury.org/iraq/clinton>)